بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 09/02/92

جلسه 876

راجع به مفاد حدیث رفع عرض کردیم که ظاهر این استکه حدیث رفع این عناوین تسعة را از ذمه مکلف رفع می کند یعنی مفاد حدیث رفع این استکه فعلی که از روی اضطرار انجام داده ای شما را مشغول الذمه نمی کند مثل گناهان عمدی نیست که تبعه دارد برای او.

ما دیدیم که آقای صدر یک عبارتی دارد در مباحث که دوره اول اصول ایشان هست در ص 176 آنجا صریحا می گوید که ما مرادمان همین هست که نفی از عالم مسؤولیت می کنیم این عناوین تسعة را نه نفی از عالم جعل فقط، ولی صریح عبارت بحوث ص 48 این استکه همان قول دوم را انتخاب کرده می گوید ظاهر السیاق المعنی الثانی یعنی نفی این عناوین تسعة از اینکه موضوع احکام شرعیه باشند.

 ما به نظرمان ظاهر حدیث همین توجیه ثالث است کما فی المباحث، برای توضیح این مطلب آقای صدر یک شاهدی ذکر کرده است که گفته مااضطروا الیه شامل ترک واجب هم می شود کسی مضطر است به ترک واجب خوب ترک واجب که در حال اختیار هم موضوع حکم شرعی نیست چون امر به شئ که مقتضی نهی از ضد نیست امر به نماز که مقتضی نهی از ترک نماز نیست، اگر کسی مضطر شود به ترک واجب رفع ما اضطروا الیه او را می گیرد با اینکه این ترک واجب موضوع حکم شرعی نیست بلکه موضوع هست برای مسؤولیت مولویه که این ترک واجب تبعه دارد وموجب عقاب است این رفع شده است.

اقول: ما به نظرمان نیازی به این استشهاد نیست اصلا ما اضطروا الیه ظاهرش همان حرامی است که مضطر به او می شود والا اضطرار به ترک واجب مصداق رفع ما لایطیقون هست ولی ما به همین مقدار قانعیم که مگر حرام بر ذمه وضع می شود که حدیث رفع بخواهد آن را بردارد حرمت شرعیه یعنی زجر از یک فعل مثل لا تشرب التتن که چیزی بر ذمه وضع نمی شود عرفا، آن حرام که مااضطروا الیه است وضع بر ذمه نمی شود تا بخاطر اضطرار او را از ذمه رفع کنند، به لحاظ عالم تشریع حرام که وضع بر ذمه نمی شود، اگر می گفت اجتناب از شرب تتن بله اجتناب از شرب تتن لازم است لذا او را بر ذمه شما قرار داده بودند، اما خطاب تحریم که امر به اجتناب نیست بلکه نهی از ارتکاب است یعنی لا تشرب التتن زجر می کند از شرب تتن یا به تعبیر آقای خوئی انشاء می کند حرمان مکلف را از شرب تتن، وضع نمی کند چیزی را بر ذمه مکلف تا حدیث رفع بخواهد بگوید رفع ما اضطروا الیه این حرامی که لولا الاضطرار بر عهده شما وضع شده بود را از شما رفع کرده ایم، پس وضع به لحاظ عالم مسؤولیت است یعنی کسی که مرتکب حرام می شود حرام گریبان گیر او هست مشغول الذمه می شود به ارتکاب این حرام یعنی برای او تبعه وعقاب دارد، ما می گوئیم رفع مااضطروا الیه می گوید چون مضطر بودی مال مردم را بخوری برای حفظ جانت این را از دوش شما برداشتیم ولی آنجایی که بدون اضطرار حرام را مرتکب شدی ومیوه های باغ مردم را چیدی از دوش تو برنداشتیم یعنی او بر ذمه تو هست ومشغول الذمه او هستی.

ثمره اش در رفع تکلیف از ناسی ظاهر می شود، بنا بر قول ثانی که می گوید رفع این عناوین از اینکه موضوع احکام شرعیه باشند پس فعل در حال نسیان موضوع برای حکم شرعی قرار نگرفته است یعنی کسی که از روی نسیان حرامی را مرتکب بشود حرمتش رفع شده واقعا، غصب در حال نسیان اضلا حرام نیست کما یقول به السید الخوئی ولذا با اینکه ایشان اجتماع امر ونهی را ممتنع میداند ومی گوید نماز در مکان مغصوب ولو از روی جهل باطل است اما می گوید نماز در مکان مغصوب از روی نسیان اذا لم یکن هو الغاصب بنفسه صحیح است چون حرمت غصب واقعا رفع شده از حق این ناسی، حالا یک بیانی ایشان دارد که می گوید تکلیف ناسی لغو است خوب این بیان که درست نیست زیرا خطاب مستقلی که به ناسی متوجه نشده بلکه اطلاق خطاب تکلیف شامل ناسی می شود که به تعبیر حضرت امام خطابات قانونیه شامل ناسی می شود وشمول خطابات قانونیه واطلاقات نسبت به ناسی که لغو نیست وعرف هیچگاه مستهجن نمی داند شمول اطلاق تکلیف را نسبت به ناسی وغافل وامثال ذلک، والا لازمه فرمایش آقای خوئی این استکه خیلی از موارد تکلیف را بگوئیم شامل نمی شود، مثل جائی که واقعا واجب است ولی مقتضی اماره واصل این استکه حرام است یا جائی که واقعا حرام است مقتضی اماره واصل این استکه واجب است لغو است بقاء تکلیف واقعی چه اثر دارد، ولی این عرفی نیست عرف می گوید قانون مطلق جعل کرده اند برای چی مقید بشود؟ قانون مطلق که مؤونه زائده ندارد شامل ناسی بشود وغرض از جعل این قانون محرکیت وباعثیت نحو الفعل علی تقدیر الوصول است واین غرض محرکیت علی تقدیر الوصول مصحح جعل قانون است، در مورد ناسی هم همین قانون هست وغرض این استکه لو وصل الیه القانون لحرکه نحو الفعل.

مهم استدلال به رفع نسیان استکه می گویند گیرم شما تکلیف به ناسی را مستهجن نمی دانید کما اینکه ما خودمان هم قبلا این اشکال را به حضرت امام می کردیم می گفتیم که شمای حضرت امام حتی تکلیف عاجز را هم مستهجن نمی دانید می گوئید خطابات قانونیه شامل عاجز وناسی می شود اما خطابات شرعیه مثل حدیث رفع یا لا یکلف الله نفسا الا وسعها مقید لفظی است که عاجز وناسی و.. تکلیف ندارند چرا شما فقط بحث را عقلی می کنید ونتیجه می گیرید که عاجز وناسی تکلیف دارد چون خطابات قانونی شاملشان می شود، ما عرض می کردیم که خوب بود حضرت امام این خطابات لفظیه را هم مورد توجه قرار می دادند، که راجع به عاجز هنوز هم روی آن اشکال هستیم، اما راجع به ناسی رفع النسیان هیچ ظهوری ندارد در رفع تکلیف از ناسی بلکه می گوید آن فعلی که از روی نسیان صادر شد تبعه ندارد وعقاب ندارد برای مکلف، لذا در برخی روایات هست که رفع ما نسو رفع ما اخطئوا، مخالفت آن حکم منسیّ یا حکمی که از روی نسیان مخالفت کرده تبعه ندارد برای مکلف ونفی مؤاخذه می کند بر مخالفت تکلیف منسیّ، نمی گوید که تکلیف منسی را ما برداشتیم، (حالا در مورد اضطرار ممکن است بگوئیم عرفا ملازمه دارد چون مضطر ملتفت است به اینکه این فعل حرام اولی است اگر شارع بخواهد ابقاء کند حرمت را در حال اضطرار با اینکه ترخیص داده در ارتکاب عرفا تنافی دارند با هم، لذا بعید نیست که ترخیص در ارتکاب این فعل مضطر الیه ملازمه عرفیه داشته باشد با رفع تحریم، اما در نسیان ناسی که مرخص نیست در ارتکاب حرام فراموش شده چون او ناسی است واصلا خطاب نسبت به او باعث وزاجر نیست وتاثیری ندارد، لذا آنجا می گوئیم تحریم ثابت است چون محرکیت علی تقدیر الوصل به نحو قضیه شرطیه دارد، اما تبعه ندارد.

راجع به قرینه نکته دیروز که قرینه ثانیه گفته بود که اسناد رفع عن أمتی تسعة به ما لایعلمون اسناد حقیقی است اگر مراد تکلیف مجهول باشد چون خود تکلیف مجهول رفع می شود، ولی به لحاظ سایر فقرات چون مراد از ما اضطرو الیه مثلا فعل مضطر الیه است لذا رفع او نیاز به تقدیر دارد یعنی رفع حکمه، والا خود فعل که قابل رفع نیست، پس رفع عن أمتی تسعة به لحاظ مااضطروا الیه مثلا می شود مجاز در تقدیر ای رفع حکمه وبه لحاظ رفع ما لایعلمون می شود رفع حقیقی بدون مجاز در تقدیر.

شیخ فرمود به لحاظ رفع ما لایعلمون هم مجاز در تقدیر داریم أی رفع وجوب الاحتیاط فی ما لایعلمون، که در همه مستلزم تقدیر می شود، که جامعش این می شود که رفع اثر التسعة که اثر ما لایعلمون وجوب احتیاط است واثر ما اضطروا الیه که حرمت است وهکذا، ولی گفتیم این جواب خلاف ظاهر است چون خود رفع تکلیف مجهول عن الذمه یعنی عدم ایجاب احتیاط نه اینکه مرفوع ایجاب احتیاط باشد، نه مرفوع خود حکم واقعی مجهول است بلکه رفعه عن الذمه أی عدم ایجاب الاحتیاط بالنسبة الیه واین نیاز به تقدیر ندارد.

 علاوه بر این سه جواب دیگر بود که ذکر کردیم، لذا این مشکل حل شد وهمه اسنادها شد اسناد الی ما هو له واصلا مشتمل بر مجاز در تقدیر نبود، یعنی ما اضطروا الیه را واقعا رفع کرده اند حالا یا ادعاء یا از وعاء تشریع یا آنی که ما می گفتیم که از ذمه مکلف که تبعه ای برای مکلف ندارد.

جواب دومی که از این قرینه ثانیه داده شد این بود که آقای خوئی گفت المرکب مما یقبل الرفع وما لایقبل الرفع لایقبل الرفع، تسعه به لحاظ ما لایعلمون خودش قابل رفع است به لحاظ ما ااضطرو االیه قبول می کنیم که خودش قابل رفع نیست چون فعل مضطر الیه قابل رفع نیست حکمش قابل رفع است ولی مرکب از ما یقبل الرفع وما لایقبل الرفع لایقبل الرفع، لذا در همه شد اسناد مجازی ومشکل حل شد.

آقای صدر دو تا اشکال کرد:

1- گفت مرکب رفعش به رفع احد اجزائش هست لازم نیست همه اجزائش را رفع کنند، پس تعبیر نکنید که المرکب مما یقبل الرفع ومما لایقبل الرفع لا یقبل الرفع نه یقبل الرفع به لحاظ همان جزء قابل رفعش لانتفاء المرکب بانتفاء احد اجزائه.

اقول: این جواب درست نیست بحث لفظی که نیست، چون رفع عن أمتی تسعة انحلالی است نمی خواهد بگوید که نه تا را برداشتیم کردیم هشت تا، بلکه می خواهد بگوید که اصلا از این نه تا همه را برداشتیم، می شود مرکب مما یقبل الرفع ومما لایقبل الرفع ولکن رفع المرکب بتمامه مراد آقای خوئی است، در آن مثال رفع آن دو تاسنگ کلا ممکن نیست لعدم امکان رفع احدهما.

2- آقای صدر گفت چرا بحث مجاز وحقیقت می کنید اینها مهم نیست اشکال این است که در اسناد الی ما هو له یک نسبتی لحاظ می شود غیر از آن نسبتی که در اسناد الی ما لیس له است، شما وقتی می گوئید جری الماء این جریان را که نسبت می دهید به ماء یک جریانی است غیر از آن معنایی است که در جری المیزاب است، این دو تا نسبت است نسبت الی ما هو له ونسبت الی ما لیس له وجامع بین نسب نداریم هم لان النسب معان حرفیة، این مثل این می ماند که یک جمله ای مضاف ومضاف الیه است بگوئید این هم جامع است بین اضافه ظرفیه واضافع تبعیضیه، خوب اضافه تبعیضیه باید من داشته باشد واضافه ظرفیه باید فی داشته باشد جامع ندارند حتی جامع انتزاعی چون جامع انتزاعی معنای اسمی می شود ومعنای اسمی که نمی تواند ربط بدهد بین اجزاء کلام.

ما جوابی می دهیم که در مباحث هم آمده است ما می گوئیم این اشکال وارد است لکن ما قائل به مجاز سکاکی می شویم، می گوئیم اصلا مجاز به معنای مجاز لغوی نمی گوئیم، در جری الماء والمیزاب ادعاء می کنیم که میزاب جاری است چیزی در تقدیر نمی گیریم، یعنی ما ادعاء کردیم که میزاب جاری است نه اینکه مدلول استعمالی فرق کند با جری الماء بلکه همان مدلول استعمالی است منتهی جری الماء تطبیق بر فرد حقیقی است وجری المیزاب تطبیق بر فرد ادعائی است، والا در مرحله مدلول استعمالی هر دو مثل هم هستند ولذا می گوئیم جری اثنان الماء والمیزاب، این فرق می کند با اینکه بخواهیم در مرحله دلالت استعمالیه فرق بگذاریم، بله اگر بخواهیم در مرحله دلالت استعمالیه فرق بگذاریم اشکال وارد است که دلالت استعمالیه مشتمل بر نسبت است ونسبت هم اگر بخواهد دو تا بشود جامع ندارد.

آقای صدر این اشکال را مطرح کرده وگفته قبول است این اشکال وارد است ولی ما دیگر در مقام اثبات راهی برای اثبات نداریم که بگوئیم این کلام فرد ادعائی را هم می گیرد، اگر کسی بگوید جائنی الاسود این قرینه ندارد که مراد از شیرها رجل شجاع باشد، اگر قرینه داشت اشکال نداشت که بگویند جاء الاسود ومراد هم شیر درنده باشد وهم قهرمان مسابقات.

اقول: این اشکال اشکال خوبی است ولی ما معتقدیم که قرینه هم داریم چون ما لایعلمون حملش بر غیر تکلیف مجهول خلاف ظاهر است وسیأتی توضیح ذلک منتهی به ما اشکال می کردند که محال است رفع عن أمتی تسعة بخواهد جمع کند بین اسناد رفع به حکم مجهول که اسناد حقیقی است واسناد رفع به ما اضطروا الیه که اسناد مجازی است، ما می گوئیم نخیر محال نیست به نحو مجاز ادعائی وما قرینه هم داریم که با ذکر قرینه واضح می شود که دعوای اختصاص ما لایعلمون به شبهه موضوعیه یعنی الفعل المجهول جز وهم چیز دیگری نیست وبر خلاف ظاهر حدیث رفع است.

راجع به قرینه ثالثه برای اینکه بگویند ما لایعلمون اختصاص دارد به شبهه موضوعیه گفته اند متعلق رفع باید امر ثقیل باسد وآنی که ثقیل است فعل است نه حکم صادر از مولا، پس ما لایعلمون باید ثقیل باشد تا از مکلف برداشته شود، آنی که ثقیل است فعل است نه حکم.

اقول: جواب این استکه نه بالعرض حکم هم ثقیل می شود، امر به یک فعل ثقیل از مولا نه از هر شخصی ثقیل است ولو ثقیل اعتباری، مولا وقتی دستور می دهد که در هوای گرم روزه بگیرید ثقیل است بخاطر ثقل متعلقش، این عرفی است، پس این قرینه ثالثه هم جواب دارد کما اجاب عنه السید الخوئی وهو الصحیح.

قرینه رابعه: گفته شده که اصلا وضع ورفع به فعل تعلق می گیرد وضع علینا الصیام کما یقال رفع عنا الصیام اذا کنا شیخا او شیخة، لذا وضع الله عنها الصیام ای رفع عنها فعل الصیام، اصلا عرفی نیست که بگوئیم معنا وضع الله عنها وجوب الصیام، پس رفع رعن أمتی ما لایعلمون معنا ندارد که ما لایعلمون بشود حکم بلکه ما لایعلمون فعل است.

اقول: جواب از این اشکال این استکه ما معتقدیم در وضع ظاهری ورفع ظاهری متعلق رفع ووضع ظاهری حکم است می گویند این حکم مجهول را بر دوش شما گذاشتند یعنی احتیاط را بر شما واجب کردند، در مقابلش این تکلیف مجهول را از دوش شما برداشتند یعنی احتیاط را بر شما واجب نکردند، پس در رفع ووضع ظاهری متعلق ومفعول به اتفاقا حکم مجهول است، ظاهر رفع ما لایعلمون رفع ظاهری بود در مقابل وضع ظاهری، آنی که یوضع ظاهرا ویرفع ظاهرا تکلیف مجهول است، این فرق می کند با وضع ورفع واقعی که در او متعارف است که به فعل می گویند وضع علی المکلف یا رفع عن المکلف.

آقای خوئی جور دیگری جواب داده فرموده این مطلب شما که می گوئید رفع ووضع به فعل تعلق می گیرد در صورتی درست استکه ظرف رفع ذمه مکلف باشد، در حالیکه ظاهر رفع عن أمتی این است که ظرف رفع شرع است نه ذمه مکلف، وقتی ظرف رفع شرع بود آنی که از شرع اسلام برداشته می شود حکم است، بله اگر ظرف ذمه مکلف بود اشکال شما خوب بود که آنی که مرفوع عن الذمه است باید فعل باشد کما اینکه آنی که یوضع علی الذمه فعل است.

اقول: با وجود رفع عن أمتی نمی شود ادعا کرد که ظرف رفع شرع اسلام است، دیگر با چه لسانی حضرت می فرمود که ظرف رفع ذمه أمت است، آیا با غیر از همین که بگوید رفع عن أمتی؟

پس ظاهر این حدیث رفع عن الذمه است، جواب اصلی این استکه رفع ظاهری از ذمه در مقابل وضع ظاهری علی الذمه است آنی که یرفع ظاهرا او یوضع ظاهرا تکلیف مجهول است، تکلیف مجهول است که در مرحله ظاهری بر دوش مکلف گذاشته می شود یعنی ایجاب احتیاط می شود یا در مرحله ظاهری از دوش مکلف برداشته می شود یعنی ایجاب احتیاط نیست، فلا یتم هذه القرینة الرابعة ایضا.